

تزیقات تاریخی

آذربایجان

این مقاله ترجمه چند صفحه از يك كتاب بسیار مهم و ذیقیمتی است که مدقق و شرقشناس معروف استاد اندرزید پروفیسور مارکوارت آلمانی تالیف کرده اند. این فاضل محقق که مخصوصاً در تاریخ و جغرافیای ایران اطلاعات وسیع دارند و مقاله ایشان در باب تفسیر کلمه ایران‌شهر که در شماره ۴ سال اول مجله مندرج بود بهترین نمونه اطلاعات و اسعه علامه مذکور است، از چند سال باینطرف مشغول تالیف این کتاب بوده اند و مسلم است که تزیقات و عقیده ایشان در بنیاد حجت کافی و برهان قاطع است.

چون از چند سال بدین طرف، عثمانیها تبلیغات و تلقینات زیاد در میان ایرانیان و قفقازیان کرده و میکنند که آذربایجانیان از نژاد ترك هستند زیرا که تركی حرف میزنند و چون در نتیجه همین تبلیغات و انتشارات ایشان، حکومت جمهوری باذکویه بدون استحقاق، لفظ آذربایجان را بخود بسته و عثمانیها اینرا وسیله اغوا و تشویش افکار اهالی آذربایجان ایران قرار داده اند و چون بر اکثر خود ایرانیان نیز این مسئله بخوبی واضح نیست و حکومت ایران هم ابداً درینخصوص فکر و اقدامی نکرده و نخواهد کرد لهذا ما برای حل و فصل قطعی این مسئله و ازاله هر گونه شبهه در ایرانی نژاد بودن آذربایجانی از استاد مارکوارت اجازه گرفته‌ایم که این کتابرا ترجمه و نشر بکنیم. ولی چون از یکطرف ترجمه این کتاب کار بسیار پرمحمت و محتاج مدت و تنبعت زیاد میباشد و از طرف دیگر هنوز بسیاری از مأخذهای تاریخی و کتابهای شرقی که استاد محترم بدانها مراجعت باید بکند حاضر نبوده و فراهم آوردن آنها نیز خارج از دایره استطاعت ایشان و ما میباشد و نیز چون در نظر داریم این کتابرا تامیقتوان جامعتر و کاملتر بکنیم لهذا از ایرانیانیکه يك علاقه قلبی بتکمیل و طبع این کتاب نفیس دارند تقاضاهای ذیلرا در خواست مینماییم:

۱ - ارباب علم و فضل و اطلاع هر چه در باره آذربایجان و لو چند سطر باشد در کتب معتبر مورخین شرق و غرب خوانده اند آنرا باکمال دقت و با تعیین نام کتساب و مؤلف و چاپ و صفحه و غیره استنساخ کرده برای ما بفرستند.

۲ - محققین و فضلاءي که در خود آذربایجان اقامت دارند تحقیقاتی در باره زبانهاییکه هنوز از قرار معلوم در بعضی از دهات آذربایجان معمول و زبانتزد است که نه فارسی و نه ترکیست و حتماً از بقایای زبان قدیم پهلوی میباشد بعمل آورده مشروحاً بنویسند که این زبانها در کجا و از طرف کیها تکلم میشود و نمونه کلمات اینزبانها چیست و همچنین بعضی عادات و رسوم غریب و عجیب را که از زمان قدیم باز مانده و هنوز در میان دهاتیان و ایلات معمول و یادگاری از نیکان قدیم ماست یاد داشت و شرح داده برای ما بفرستند تا درین کتاب بنام خود آن فضلا ضمیمه بکنیم.

۳ - يك یا چند نفر صاحب همت و حمیت که عاشق ترقی و استقلال ایران بوده باشند خارج تکمیل و طبع این کتابرا بعهده گرفته با این همت معارفیروانه نام خود را در صفحات تاریخ ایران با شرافت و نیکی ثبت کرده یکخدمت مهم فراموش نشدنی بنژاد ایران و بخصوص باذربایجانیان بعمل بیاورند.

این کتاب که استاد مارکوارت آلمانی نوشته قریب سیصد صفحه میشود و یقیناً آن اطلاعات و معلومات که از فضائی ایران خواهد رسید نیز همین قدرها خواهد شد. عجالة ما با این گرفتاری و فقدان وسایل و وقت کافی فقط برای نمونه چند صفحه از این کتاب را ذیلاً ترجمه و درج میکنیم و منتظریم به بینیم ارباب فضل و معرفت و معارف‌پروان با همت تا چه درجه با این نیت ما همراهی و مساعدت خواهند کرد. ایران‌شهر

پیش از همه لازمست که حکومت ایران با استناد تمام عناصر ملت ایرانی بدون تفریق زبان و مذهب برضد استعمال نام «آذربایجان» که جمهوریت تاتار قفقازی بر خلاف حقیقت علمی و بدون استحقاق بخود چسبانده است يك اعتراض سخت و قطعی بعمل بیاورد.

در صفحات تاریخ بقدر کافی ثابت و مبرهنست که آذربادگان و یا آذربایجان که عربها آذریجان نوشته اند در تمام ازمئه تاریخی در شمال ایران تا رود ارس امتداد داشته و در ابتدا قسمتی از ایالت شمالی ایران یعنی مدی را تشکیل میداده است. این قسمت از ایالت مدی در زمان استیلای ایران از طرف اسکندر در زیر اداره ساتراپ یعنی حاکم آزرمان که آتروپات [آذرباد] نام داشت دم از استقلال میزد و از نام این ساتراپ آتروپاتاکان یعنی آذربادگان نامیده میشد. (۱)

گرچه یکی از جانشینان آتروپات [آذرباد] که آرنابازان نام داشت حوزه حکومت خود را وسعت داده و از شمال و شمال

[۱] در حقیقت آزرمان این قسمت را ماد يك آتروپاتاکان و یا ماهیک آتروپاتاکان که بمعنی مدی آتروپات باشد میگفتند که بعدها تنها آتروپاتاکان گفته شده است - مارکوارت - خود کلمه آتروپات یعنی آذرباد که نام ساتراپ آذربایجان بوده معنی نگهبان آتش و یا صاحب آتش دارد زیرا لفظ آترو همان آذر است و پات یا پیشتی در فرس قدیم بمعنی رئیس و نگهبان و صاحب بوده و این کلمه در زبان پهلوی مبدل به «پد» شده مانند مؤبد - مقبد - یعنی رئیس مفا و همچنین اسپهبد و هیربد و امثال آنها. بدین ملاحظه کسانیکه گفته اند آذربادگان و یا آذربایگان یعنی مملکت آتش پرستان چندان از مأخذ دورنیفتاده اند زیرا که این کلمه آن معنی را متضمن است و قطعه آذربایجان نیز در واقع تجلیگاه و بقعیده بعضی از مدققین ولادتگاه دین زرتشت بوده است. منها در اشتقاق کلمه اشتباهها رویداده است. ایران‌شهر

غربی تا کوه‌های قفقاز و تا گرجستان رسانید ولی این توسیع مملکت موقتی بود زیرا پس از تاسیس سلطنت ارمنستان شرقی از طرف آرتاکسیاس باز آتسمت پس داده شد.

و اما مملکتیکه در شمال رود ارس بود و امروز اکثر اهالی آن تاتار هستند در زمان قدیم آلبانی نامیده میشد که بزبان پارسی میانه یعنی پهلوی و سریانی اران (بتشیدراء) میگفتند و در کتب مورخین عرب نیز اران مذکور است. این تعبیر در تاریخ زندگانی شاه اسماعیل و در تاریخ کردستان تالیف شرف‌الدین بتلیسی پیش می‌آید. دولت روس بدبختانه این تعبیر تاریخی یعنی «اران» را دور انداخته و بکار نبرده است در صورتیکه بعضی نامهای دیگر تاریخی را مانند فرغانه و غیره چنانکه هم میبایست نگاهداشته‌است. این دو مملکت اران و آذربایجان که اولی در شمال و دومی در جنوب رود ارس واقع است با استثنای گوشه شرقی آن یعنی شیروان امروزی از حیث روابط نژادی اساساً و بکلی متفاوت هستند و تا عهد مقولها هر يك ازینها تاریخ جداگانه مخصوص برای خود داشته است. و بدینجهت باید هر يك ازینها علاحدہ زیر تدقیق و تحقیق گذاشته شود. (۲)

حالا برای تعیین صحت و سقم این ادعا [ادعای استعمال لفظ آذربایجان از طرف جمهوریت تاتاری قفقاز] تاریخ نژادی آذربایجان را از نظر تدقیق میگذرانیم:

در روایات تاریخی ایرانیان قدیم چنانکه از کتب یونان برای ما انتقال یافته آذربایجان در درجه دوم دیده میشود این قطعه

[۲] از اینجا استاد مارکوارت شروع بتدقیق تاریخی در باره مملکت اران میکنند که تقریباً پنجاه صفحه میشود و ما آنرا برجه نمیکیم. ایران‌شهر

قسمتی از مملکت مدی را تشکیل داده و در "تاریخ جوانی کوروس" که تالیف مورخ یونانی کتزیاس میباشد بنام ییلاق طایفهٔ مارد ها یاد شده است .

وقتی که این کیفیت را با روایات دیگر مربوط میکنیم مطابقت میکند با این نظریه که مهاجرت نژاد ایرانی به مدی نه از طرف شمال بلکه از طرف شرق بعمل آمده است و تفصیلی که در فصل اول کتاب مذهبی و ندیداد [قسمتی از کتاب اوستا] مذکور است این مطلب را تأیید میکند. در این کتاب، در میان بلادیکه میشمارد غربی‌ترین شهرها را شهرری قرار داده است و ازینجا معلوم میشود که بنا به اطلاعات این کتاب از ایام قدیم، مهاجرت نژاد ایرانی، درست تا بگوشهٔ شمال شرقی مدی رسیده بوده است زیرا شهر ری در شمال شرقی آن واقع بود .

گرچه قسمتهای دیگر اوستا بعضی محلهای را که از نظر مذهب زرتشتی بسیار مهم بوده است در مدی نشان میدهد ولی این مطلب تفصیل فوق را جرح نمیکند بلکه این فقط نفوذ را که مدی در تعمیم و تکمیل مذهب اوستا اجرا نموده است ایضاح مینماید .

ازینجا چنان بنظر می‌آید که آذربایجان نسبتاً دیرتر از سایر قطعات ایران بزرگ نفوذ نژاد ایرانی در آمده است ولی این مملکت در عهد خاندان آتروپات اهمیت بزرگ را دارا بود تا آندرجه که از تسلط حکمرانی هاگدوننی یعنی اسکندر دور و سالم ماند و از آنرو يك زمین مساعد و پناهی شد برای حفظ کردن و پرورش دادن عقاید و آداب زرتشتی و روح ملی ایرانی . و گویا درین عهد بوده که آتشگدهٔ معروف گنگ ویا گنزك در نزدیکی

لیلان امروزی در جنوب شرقی دریاچه ارومی بنا شده و ابتدا يك بتگده بوده است. اگر روایتی را که میگویند کیخسرو بتگده‌ای را در دریای چیچست (۳) یعنی دریاچه ارومی خراب و بجای آن آتشگده گنشب (۴) بنا کرد يك واقعه تاریخی قبول بکنیم آنوقت میتوانیم بگوئیم که بنای این آتشگده در عهد پادشاه اردوان دوم (سال ۱۰ — ۴۰ میلادی) بعمل آمده است زیرا چنانکه من پیش از بیست و پنجسال اثبات کرده‌ام قسمت بزرگی از اعمال اردوان دوم رادر داستانهای ایرانی به کیخسرو نسبت داده اند. اردوان دوم در ابتدا شاه آتروپاتکان بوده بعدها دومین خاندان اشکانی اردوانی را تاسیس کرده است.

اگر نسبت بنا کردن اردبیل را بکیخسرو تصدیق بکنیم این تفصیل فوق بیشتر نزد يك باحتمال میشود زیرا پس ازینکه شهر پراناسپا (پهلوی تراهاسپ) که ییلاق پادشاهان و در نزدیکی تخت سلیمان امروزی بود از طرف آتونوس در سال ۳۶ پیش از میلاد تسخیر شد، پادشاه ایران بایستی يك ییلاق دیگر که دور از شاهراه لشگری بوده تسخیر آن نیز سخت باشد بنا کند. بدیختانه در شاهنامه فردوسی خوانده میشود که کیخسرو آتشگده گنگ [کنزک] را پس ازینکه روبخرازی گذاشته بود در بالای کوه بهرامدر در نزدیکی اردبیل بنا کرد.

تا سال ۳۶۳ میلادی حدود آذربایجان با ارمنستان در کمی

(۴) این کلمه در فردوسی خنجست و در بعضی از کتب تاریخ خنجست و امثال آن ثبت شده است که یقیناً سهو املائی است و چنانکه در کتاب او ستار و سایر نوشته‌های مذهبی زرتشتی بطور وضوح ثبت شده اصل آن چیچست میباشد. پیش از همه پروفیسور دارمستتر این نکته را کشف و شرح کرده است. ایران‌شهر

از شمال تبریز در يك خط مستقیم تا رود ارس منتهی میشد و شهر مرند جزو ارمنستان بود.

در حین اصلاحات مملکتی از طرف خسرو انوشروان آذربایجان مرکز قطعه شمالی ایران را تشکیل میداد که آنرا کستی کاپکوه [بضم کاف در کستی (۴)] که معنی آن، طرف کوه قاف میباشد و همچنین آتروپاتاکان یعنی آذربایجان مینامیدند. مقر حاکم نشین آذربایجان در آنوقت اردبیل بود. شهر مراغه بعد از اسلام از طرف مروان بن محمد بجای يك ده دیگر که در ناحیه افراه رود بوده ساخته شد شهر مراغه در هنگام قیام و طهیان بابک خرمی اهمیت زیاد پیدا کرد زیرا آنزمان اقامت در اردبیل خوش آیند نبود اما سالارهای دیلمی در قرنهای ۱۰ و ۱۱ در اردبیل سکنی داشتند. در عهد مغول مراغه مقر حکومت شد و در زمان غازان خان باوج شکوه خود رسید.

اما آذربایجان شهرت خود را در عهد ساسانیان مدیون آتشگده مقدس گنگ بود که عربها جای آنرا شهر شیز نوشته اند. این آتشگده از طرف اردشیر تعمیر و از نو قرین رونق و جلال کرده شد و هر يك از پادشاهان پس از تخت نشینی بایستی پاپیاده بزیارت آن بشتابد. گنگ [گنزك] در عهد استقلال آتروپات ساتراپ آذربایجان نشیمنگاه زمستانی یعنی قشلاق پادشاهان بود

(۴) لفظ کستی بمعنی کنار و طرف و کمر بوده است و این معنی در کلمه کستی ویا کشتی که میان پارسیان کمر را میگویند و در روز بلوغ بچه ویا دخول او بعد تکلیف مذهبی بکمر او می‌بندند محفوظ مانده است و از قراریکه فاضل ایرانی آقای پوردادو احتیال میدهند لفظ کشتی نیز از همین ریشه است زیرا معمولاً در حین کشتی کر هدیگر را میگیرند و اینکه کلمه کشتی را با مصدر گرفتن جمع میکنند این احتیالاً تائید میکنند. ریشه کلمه کستی در زبانهای هند و ایرانی اروپا نیز دیده میشود مانند کوست و کوت فرانسه و کست آلمانی و بانگلیسی که همه بمعنای ساحل و کنار میباشد. ایران‌شهر

ولی در عهد خسرو پرویز ییلاق شاهنشاه شده بود. این آتشگده که از حیث زینتها و تصویرهای بدیع و يك ساعت صنعتکارانه خود یکی از عمارات قابل ستایش بشمار میرفت از طرف قصر روم هراکلیوس در سال ۶۲۴ میلادی سوزانده شد و بعدها از نو ساخته گشت.

آثار این آتشگده در زمان سیاحت ابودلف مسعر بن المهلهل در حوالی سال ۹۲۵ میلادی هنوز بر پا بوده ولی در زمان بلعمی مورخ (۹۶۴) رو بخرابی گذاشته بود. یاقوت حموی در معجم البلدان از قول ابو دلف مسعر بن المهلهل که شاعر بوده در حق شهر شیز (۵) و آتشگده آن چنین نقل میکند:

«شهر شیز میان مراغه و زنجان و شهر زور و دینور واقع و محاطست از کوههاییکه دارای معادن طلا و زیق و سرب و سیم و زرنیخ زرد و غیره میباشند...

و در آنجا آتشگده‌ای هست بسیار با شکوه که تمام آتشگده‌های غرب و شرق مجوسان از آن بر خوردار میشوند و بالای قبه آن هلالی هست از نقره که جمعی از سلاطین خواسته اند آنرا بردارند قادر نشده اند. و از غرایب این آتشگده اینست که هفتصد سال است آنرا روشن کرده اند نه خاموش شده و نه خاکستری بیرون داده است.

این شهر را هرمز بن خسرو شیرین بن بهرام با سنگ و

(۵) یاقوت مینویسد که شیز معرب جیس است و اهل مراغه و آن نواحی این موضوع را کزن مینامند و در لفظ جزق نیز مینویسد که قصه آبادیس در آذربایجان نزدیک مراغه و در آنجا آثار خرابه‌های عمارات و يك آتشگده که پادشاهان قدیم ایران ساخته بوده اند دیده میشود. «بعید نیست که کلمه جزق یعنی گزنک همان کلمه گنگ و گنرگ باشد که در کتب زرتشتی و در کتب یونانی نام شهر و آتشگده معروف آذربایجان بوده که ذکر آن گذشت.

آجر بنا کرده و در اطراف آتشکده ایوانهای بلند و بناهای بزرگ محتشم ساخته شده است و هر گاه دشمنی قصد گرفتن این شهر بکند و بدیوارهای آن منجیق بیند سنگهای آن بدریاچه میافتند و اگر منجیق خود را گرچه يك ذراع باشد عقب بکشد سنگها بیرون حصار می افتند...“

و غیر از ابو دلف نیز روایت کرده اند که در شیز آتشکده آذرخش [آذرخش — آذر گشپ؟] که نزد مجوسان بسیار محترم بوده میباشد و هر پادشاهی در حین جلوس انجارا پایاده زیارت میکرده است .“

بنام آذربایجان

بمناسبت مقاله آذربایجانی‌فایده نیست دو قطعه تصنیف معروف شاعر ملیت پرور و حساس ایرانی آقای عارف قزوینی را که یکی از دوستان فرستاده ولی بدبختانه فقط قسمتی از آنست درینجا درج بکنیم و از حضرت عارف تمنا نمائیم که بیش از این با سرودها و تصنیفهای آتشین نام آذربایجانرا در دل‌های ایرانیان زنده نگاهدارند

قسمتی از يك تصنیف مشهور شاعر آزادی پرور ایران “عارف“ قزوینی است که در سال ۱۳۳۲ در استانبول که نخست با احساسات سرشار اسلامی رفته و بعد، از خیالات برادران ترك نسبت به ایران خبردار گشته و نوشته است! این تصنیف و تصنیف دیگر که نوشته میشود هر دو امروز در اقطار ایران خصوصاً در آذربایجان از طرف زن و مرد و پیر و جوان خوانده میشود.

تصنیف ذیل در پرده شور خوانده خواهد شد:

زبان ترك از برای از قفا کشیدن است

صلاح، پای این زبان زملکت بریدن است

دواسبه باز بان فارسی از ارس پریدن است

نسیم صبحدم خیز، بگو ب مردم تبریز که نیست خلوت زرتشت جای صحبت چنگیز
 ذباتان شد از میان، بگوشه‌ای نهان سیاه پوش و خاموش ز ماتم سیاوش
 گر از نژاد او یید نکرد باید این دورا فراموش

تصنیف ذیل در پرده رهاب خوانده میشود:

جان برخی^(۱) آذریایجان باد این مهد زرتشت در امان باد
 هر ناکست گو عضو فلج گفت عضو فلج گو لالش زبان باد
 کلید ایران تو — شهید ایران تو — امید ایران تو
 درود بر روانت — از روان پاکان باد — از نیاکان باد — ای فدای خاکت جان جهان باد
 صبا ز من بگو باهل تبریز کای همه چوشیر شرزه خونریز
 ز ترک و از زبان ترک پرهیز!
 زبان فراموش نکنید — بگفت زرتشت، کراب — خاموش آتش نکنید.

[۱] برخی یعنی فدای .